

جنگ و زندگی روزمره: خاورمیانه و امریکا؛ یک بررسی رسانه‌محور

امین پروین^۱
کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی
سید عبدالامیر نبوی^۲
استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی اجتماعی

تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۱۶

تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۲۴

چکیده

امروزه جنگ به یکی از مهم‌ترین معرف‌های خاورمیانه در رسانه‌های غربی تبدیل شده است. با این حال، جنگ که به شکلی نازیبا، تصویری هولناک از خاورمیانه در اذهان عمومی به وجود آورده، به شکلی عادی در زندگی ساکنان خاورمیانه تکرار می‌شود. از طرفی جنبش‌های ضد جنگ در غرب انگشت اتهام خود را هم به سوی گروه‌های تروریستی این سوی عالم و هم سیاست‌مداران جنگ‌طلب خود نشانه رفته‌اند. این مقاله با تأکید بر روزمره شدن جنگ (به عنوان پدیده‌ای فرهنگی و چندبُعدی) در خاورمیانه و ضد جنگ در جوامع غربی (به‌ویژه امریکا) به بررسی این موضوع در چهار فصل می‌پردازد. به عبارت دیگر فرض اصلی نویسنده چنین است: جنگ به عنوان مفهومی فرهنگی در جوامع خاورمیانه (با تأکید بر ایران) همچون کلّیتی بر زندگی مردم سایه انداخته؛ به نحوی که به بخشی از زندگی روزمره آنها تبدیل شده است. در مقابل «ضد جنگ» در جوامع غربی (با تأکید اصلی بر جامعه امریکا)، در همین وضعیت و موقعیت قرار دارد. به همین منظور در این مقاله، از رویکردهای نظری مارکس، وبر، زیمل، لوکاک، دوسرتو، فوکو، هال و فیسک استفاده می‌شود. داده‌های این مقاله در شرایط سال ۱۳۸۷ و به کمک روش‌های کیفی (گفتگو، مشاهده و تحلیل خبر) جمع‌آوری شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: امریکا، ایران، جنگ، خاورمیانه، زندگی روزمره، شی‌وارگی، ضد جنگ، کلّیت.

1. Aparvin82@yahoo.com

2. nabavisa@yahoo.com

مقدمه و طرح مسئله

یازده سپتامبر و حوادث مرتبط با سال ۲۰۰۱ در امریکا سلسله اتفاقاتی را رقم زد که در نتیجه آن در ذهن مردمان دنیا نام گروه تروریستی القاعده به عنوان نامی آشنا حک شد به نحوی که آن را به کلمه‌ای پُر کاربرد در زندگی روزمره مردم دنیا تبدیل کرد. اما ماحصل این حوادث برای مردم خاورمیانه به راه افتادن نبردهایی بود که به نام مبارزه با تروریسم، با حمایت کشورهای غربی و با حضور مستقیم نظامیان آنها در منطقه شکل گرفت (بارکر، ۲۰۰۳). جنگ^۱ با طالبان در افغانستان در سال ۲۰۰۱، جنگ با صدام در عراق در سال ۲۰۰۳ و جنگ اسرائیل با حزب الله در لبنان در سال ۲۰۰۶، پاسخ سرمایه‌داری غربی به همین مسئله است. همچنین در کنار این جنگ‌های نظامی تمام‌عیار، همه‌روزه خبرهایی از نبردهای گاه و بیگاه پلیس امنیتی عربستان، نیروهای نظامی پاکستان، نیروهای امنیتی ایران، ارتش لبنان و... با گروه‌های تروریستی منتشر می‌شود. به علاوه موج گسترده نبردهای شهری روزانه در عراق و افغانستان که آمار تلفات آن به صورت ساعت‌به‌ساعت منتشر می‌شود و درگیری اخیر ترکیه با کردها را نیز می‌توان به این فهرست افزود تا همگی نشانه‌هایی از یک مسئله مهم اما مغفول در رابطه با زندگی روزمره مردم خاورمیانه را بروز دهد. به نظر می‌رسد این مسئله چیزی نیست جز اینکه جنگ به پدیده‌ای عادی و روزمره در زندگی مردم این دیار تبدیل شده است. شاید هم در مقابل پدیده «ضد جنگ» به امر روزمره مردمان مغرب زمین (امریکا و اروپای غربی) بدل شده است. تظاهرات‌ها و سخنرانی‌های دانشجویی، کمپین‌های ضد جنگ، گروه‌های فعال حقوق بشر، وبلاگ‌نویس‌های فراوان و... نمونه‌های بارز گسترش و همه‌گیر شدن این پدیده در مغرب زمین است (جنکینز، ۲۰۰۴: ۳۶). اما چرا این مسئله اتفاق می‌افتد؟ چرا جنگ (در معنای کلی) در خاورمیانه جزئی از زندگی روزمره مردم شده است؟ چرا این جنبش‌های ضد جنگ در زندگی مردمان این منطقه مسئله‌ای کم‌اهمیت است؟ و چرا این جنبش‌ها و تلاش‌ها به جای جوامع خاورمیانه در مغرب زمین محقق شده است؟

در همین راستا و در میان جوامع خاورمیانه در حالی که به نظر می‌رسد ایران به عنوان کشوری امن و باثبات، به دور از هیاهو و تهدیدهای جنگ قرار گرفته باشد، اما در حقیقت هیچ‌گاه از چنین وضعیتی دور نیز نبوده است. جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران که از ۳۱

۱. منظور از جنگ در این مقاله، برداشتی فرهنگی از وضعیتی است که به هر نحوی می‌تواند به درگیری‌های مسلحانه در سطوح متفاوت تبدیل شود.





شهریور ۱۳۵۹ شروع و تا ۲۷ تیرماه سال ۱۳۶۷ به درازا کشید، در حالی که کمتر از دو دهه از پایان آن می‌گذرد از یک سو، و تهدیدهایی که از سوی آمریکا و پس از روی کار آمدن محمود احمدی نژاد، در تقابل با اندیشه‌های انقلابی او (به‌خصوص درباره پرونده هسته‌ای ایران و هولوکاست) مطرح می‌شود از سویی دیگر، سبب می‌شود ایران نیز در موقعیتی مشابه (با شدتی کمتر از جوامع اشغال‌شده همچون عراق و افغانستان) با همسایگان خود قرار گیرد. اضافه بر اینها، امروزه ایران در محاصره دو جنگ پایان‌نیافته در خاورمیانه قرار دارد. در شرق و به‌رغم حضور نظامی آمریکا و هم‌پیمانانش در افغانستان، هنوز نبردهای روزمره فراوانی بین این نیروها و ارتش افغانستان از یک سو و نیروهای طالبان از سوی دیگر درمی‌گیرد. در غرب ایران نیز عملیات نظامی علیه نیروهای متخاصم در عراق هنوز پایان‌نیافته و شاهد این مسئله انفجارهای هرروزه‌ای است که در این کشور جان مردم عادی را تهدید می‌کند. در نهایت در آب‌های جنوبی ایران نیز حضور ناوهای امریکایی و ناوهای هواپیمابر این کشور به خودی خود موجب ایجاد تنش‌هایی در خلیج فارس بین این نیروها و نیروهای دریایی ایران شده است.

از یک سو برای پاسخ به پرسش‌های گفته‌شده و از سوی دیگر به واسطه درگیر بودن ایران در این موقعیت، این مقاله به بررسی رابطه جنگ و زندگی روزمره در خاورمیانه و مقایسه آن با پدیده «ضد جنگ» در آمریکا می‌پردازد. در ضمن، رویکرد نظری مورد استفاده در این مقاله، فرهنگی و بر اساس اندیشه نظریه‌های جامعه‌شناسان زندگی روزمره است. روش مورد استفاده در این مقاله نیز کیفی بوده و ترکیبی از مستندات خبری، مشاهده‌های میدانی و گفتگوی ساخت‌نیافته است. در این میان، استفاده از مستندات خبری، به شکل چشمگیری کاربرد دارد.

۱. جنگ، فرهنگ و مدار فرهنگی

شاید در ابتدا تصور مفهوم «جنگ» به عنوان یک مفهوم فرهنگی کمی دشوار به نظر برسد زیرا این مفهوم در نگاهی کلی، بازنماکننده موقعیتی نظامی است که طی آن دو ارتش متخاصم در مقابل همدیگر صف‌آرایی کرده باشند؛ به عبارت دیگر، جنگ مفهومی است که توصیف‌کننده «ستیزه مسلحانه بین واحدهای سیاسی» است و یکی از اشکال عمده و مهم «تضاد سیاسی» است؛ در نتیجه، پیامدهای آن نیز در حوزه سیاسی و نظامی مطرح می‌شود (صبوری، ۱۳۸۱: ۱۷۸-۱۷۶).

در این معنا، جنگ به حوزه‌های سیاسی و نظامی محدود می‌شود و حتی نبردهایی که امروز



در عراق و افغانستان و به عنوان پیامدهای «جنگ علیه ترور» مشاهده می‌شود نیز از دایره این مفهوم خارج می‌شوند؛ با این حال، به نظر می‌رسد که این تعریف نمی‌تواند همه جنبه‌های جنگ را پوشش دهد. به عنوان نمونه درباره رابطه میان جنگ و رسانه (یا حتی جنگ رسانه‌ای)، تهدیدهای نظامی، سیاسی و غیره در رسانه‌هایی که پوشش جهانی دارند (سی‌ان‌ان، بی‌بی‌سی و...)، ذهنیت مردمان جامعه درگیر تخصصی، بازتولید این مفهوم در زندگی روزمره مردم و موارد مشابه با این مثال‌ها، تعریف فوق ناتوان، ناکارآمد و ناقص به نظر می‌رسد.

در همین راستا در اینجا رویکرد متفاوتی را که بتواند پوشش بهتری برای پرسش‌های فوق فراهم آورد، معرفی می‌کنیم. پاسخ به این سؤال‌ها مستلزم انتخاب رویکردی فرهنگی به مسئله جنگ است. این رویکرد، برگرفته از دیدگاه/ستوارت هال، نظریه پرداز مشهور مرکز مطالعات فرهنگی بیرمنگام در باب فرهنگ است: از دیدگاه هال، فرهنگ لزوماً مجموعه‌ای از چیزها (شامل رمان‌ها، نقاشی‌ها، متون ادبی، برنامه‌های تلویزیون و...) یا به عنوان فرایند و مجموعه‌ای از اعمال نیست. فرهنگ به تولید و تبادل معنا، همچنین دادن و ستاندن آن بین اعضای یک گروه یا جامعه ارتباط دارد.

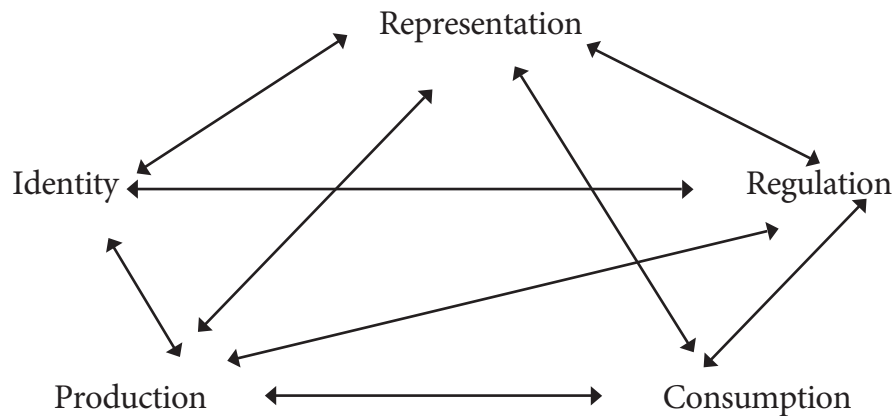
به عقیده هال، فرهنگ با حضور مشارکت کنندگانش تعریف می‌شود که به تفسیر معنادار هر آنچه در اطرافشان می‌گذرد، می‌پردازند و نیز به روش‌های مشابهی که با استفاده از آنها به طریقی گسترده، جهان را معنی می‌کنند. از نظر او، در هر فرهنگی، تنوع بزرگی از معناها درباره هر موضوعی وجود دارد و روش‌های تفسیر، تعبیر و بازنمایی آن نیز متعدد است. همچنین فرهنگ درباره احساسات، تعلقات، هیجان‌ها، مفاهیم و ایده‌هاست؛ سرانجام به عقیده این متفکر حوزه مطالعات فرهنگی، فرهنگ نه صرفاً به عنوان چیزی در ذهن ما بلکه سازمان‌دهنده و تنظیم‌کننده‌ای برای اعمال اجتماعی است. فرهنگ میان عناصر انسانی زندگی اجتماعی و آنچه ساده لوحانه بیولوژیک خوانده می‌شود، تمایز می‌گذارد.

بر این مبنا، هال، فرهنگ را به واسطه تولید و تبادل معنا تعریف می‌کند. اما این معنا در کجا تولید، مصرف و بازتولید می‌شود؟ در پاسخ به این پرسش هال بیان می‌کند که «معنا»^۲ در درون مدار فرهنگی^۳ و در چندین پایگاه متفاوت تولید می‌شود و به صورت چرخشی در میان این پایگاه‌ها حرکت می‌کند. در نگاه او معنا شامل هر آنچه ایجاد تعلق می‌کند و هر آنچه احساس

1. Giving and Taking of Meaning
2. Meaning
3. Circuit of Culture

هویت را به وجود می‌آورد، بوده و به این معناست که اعمال و رفتار انسان‌ها را تنظیم و به آنها سازمان می‌دهد.

نمودار شماره ۱. مدار فرهنگی



سرانجام، او زبان را مهم‌ترین عامل در فرایند تولید و تبادل معنا دانسته و خلق، انتشار، تغییر و دگرگونی یا حذف معنا را صرفاً در چهارچوب زبان امکان‌پذیر می‌داند (هال، ۱۹۹۷: ۵، وودوارد، ۲۰۰۲: ۲).

بدین ترتیب، همان‌طور که از این رویکرد نظری برمی‌آید، «جنگ» پیش از هر چیز یک معناست که در فرهنگ تولید می‌شود و به واسطه زبان در پایگاه‌های مختلف مدار فرهنگی در درون هر فرهنگی به گردش درمی‌آید، تغییر می‌کند، دگرگون می‌شود و حتی ممکن است از معانی آن فرهنگ حذف شود. جنگ به عنوان یک معنا، در درون مدار فرهنگی، پیش از هر چیز مشخص‌کننده یک ذهنیت است؛ ذهنیتی که به نوبه خود در کار سازمان دادن و تنظیم کردن اعمال، رفتار و کردار روزمره آدم‌هایی است که در یک جامعه و در درون یک فرهنگ خاص زندگی می‌کنند. به عنوان نمونه می‌توان به ذکر این نکته اکتفا کرد که در عراق یا افغانستان، به‌رغم ریسک بالای زندگی متأثر از عملیات‌های انتحاری و بمب‌گذاری‌های روزانه در مراکز عمومی، زندگی روزمره مردم جریان دارد و جریان عادی خود را از دست نداده است. بر همین مبنا، جنگ می‌تواند به عنوان یک مفهوم در زندگی روزمره مردم یک جامعه مؤثر باشد.

۲. جنگ و زندگی روزمره در خاورمیانه

برای فهم بهتر رابطه میان جنگ و زندگی روزمره در خاورمیانه، ابتدا جنگ را در قالب گسترده‌تری مورد مذاقه قرار می‌دهیم. جنگ در خاورمیانه هم در معنای سیاسی و نظامی آن و هم در معنای فرهنگی آن، همچون چتری بر تمام وجوه زندگی روزمره مردم این دیار سایه افکنده؛ به عبارت دیگر جنگ به یک «کلّیت» تبدیل شده است. در واقع ما شاهد «شیء‌واره» شدن جنگ در جوامع خاورمیانه هستیم. «شیء‌وارگی» در این معنا حاصل کنکاش لوکاج در آثار مارکس و هنر او در بسط مفهوم «بت‌وارگی» به تمام شئون زندگی روزمره و مذاقه زیمل در باب «خرد بودن» این پدیده در تمامی شئون زندگی روزمره است (زیمل، ۱۳۷۲: ۵۹-۵۵).

اما منظور لوکاج از «کلّیت» چیست؟ به نظر اباذری و کرایب، او از مفهوم «کلّیت» دو برداشت دارد: اول «به معنای کلّیت هستی» و دوم، به معنای کلّیت معرفت‌شناختی. لوکاج در «نظریه رمان» برای شفاف‌سازی این مفهوم از استعاره «دور و دایره» سود می‌جوید که نماد «خودبسندگی» است. اباذری در این باره می‌نویسد:

«کلّیت در این معنا وحدت هماهنگ جوهر (معنا) با زندگی و آدمی با جهان است که فقط در جهان یونانی دیده می‌شود. جهانی که در آن جوهر و شکل را در اشیا، بلاواسطه می‌توان مشاهده کرد و زندگی دارای معنایی عینی است و آدمی می‌تواند خود را در آن بازیابد» (اباذری، ۱۳۷۷: ۱۸۴).

اما در دنیای مدرن چه بلایی بر سر این «کلّیت» می‌آید؟ لوکاج چنین پاسخ می‌دهد: «در عصر مدرن شکافی میان فرد و جهان به وجود می‌آید زیرا کلّیت جهان یونانی که در آن خدایان در میان آدمیان درست مثل پدران با فرزندان می‌زیستند از هم گسسته شده است... کلّیت [در دنیای مدرن] هدف باقی می‌ماند و به نوعی آرمان بدل می‌شود... زندگی هنوز «به طرف کلّیت» جریان می‌یابد» (اباذری، ۱۳۷۷: ۱۸۵-۱۸۴ و لوکاج، ۱۳۸۱).

حال باید پرسید کلّیتی که ما در فرض اصلی مقاله به عنوان ستون بحث از آن نام بردیم به کجا می‌رود؟ کرایب در جستجوی پاسخی برای این پرسش، به نقل از لوکاج چنین می‌گوید: «تکامل سرمایه‌داری این امکان را برای ما فراهم می‌آورد که از جامعه در کلّیت آن معرفتی به دست آوریم» (کرایب، ۱۳۷۸: ۱۶۱). بنابراین لوکاج از این دریچه به بحث شیء‌وارگی ورود پیدا می‌کند. او ابتدا به بحث مارکس از کار مزدی می‌پردازد و بنیاد تفکر نظری خود را در باب شیء‌واره شدن جوامع سرمایه‌داری بر این مبنا پی‌ریزی می‌کند. در اینجا لوکاج از «بت‌وارگی»



آغاز می‌کند. او بدان جهت به سوی این بررسی متمایل شد که شی‌وارگی را چیزی شبیه به بت‌وارگی مارکس می‌دانست (میلر و براویت، ۱۳۸۵: ۱۰۱)؛ با این تفاوت که می‌خواست این مفهوم را گسترش دهد و در دیگر شئون زندگی روزمره نیز به کار بندد. به عقیده وی، در دنیای سرمایه‌داری ما شاهد استفاده روزافزون از «مقیاس ارزش مبادلاتی پول» در روابط بشری و کنش‌های اجتماعی هستیم که نتیجه آن چیزی نیست جز «بت‌وارگی» و بیگانه شدن انسان از کار خویش (اسمیت، ۱۳۸۳: ۶۹). اما همان‌طور که کرایب نیز اشاره می‌کند این فرایند صرفاً در حیطه کالا و بازار باقی نمی‌ماند و طبق نظر لوکاخ، عامل شکل‌گیری «ساختارهای اجتماعی خارجی می‌شوند که انسان‌ها را به عروسک خیمه‌شب‌بازی» تبدیل می‌کند (کرایب، ۱۳۷۸: ۲۶۵). در حقیقت در اندیشه لوکاخ، بت‌واره شدن جهان اجتماعی با فرایند شی‌واره شدن، نزدیکی و قربت پیدا می‌کند و این فرایند به آنجا می‌انجامد که دیگر مردم توانایی درک اثرات و پیامدهای ناشی از «کلّیت»^۱ نظام سرمایه‌داری را بر زندگی روزمره خود از دست می‌دهند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۶۹).



در واقع لوکاخ در دنیای سرمایه‌داری، فعالیت انسان را همچون «چیزی عینی و مستقل» که در مقابلش قرار گرفته، در نظر می‌گیرد و بر این باور است که این فعالیت حتی بر او استیلا می‌یابد (کاظمی، ۱۳۸۴). در نهایت با گسترش این مفهوم، پدیده «شی‌وارگی» را روی هم رفته بدین شکل تعریف می‌کند: «انسان در جامعه سرمایه‌داری با واقعیتی که خودش (به عنوان یک طبقه) ساخته»، روبه‌رو می‌شود. «این واقعیت برای او چونان پدیده‌ای طبیعی به نظر می‌رسد که از خودش بیگانه است؛ او خودش را یکسره بازیچه قوانین این واقعیت می‌انگارد: فعالیتش محدود به این شده که برای منافع شخصی خودخواهانه‌اش تا آنجا که می‌تواند، در تحقق یک نوع قوانین گریزناپذیر فردگرایانه به پیش تازد اما او حتی در حین انجام چنین «کنشی»، شناخته عینی رویدادها به شمار می‌آید و نه شناسای آنها» (ریتزر، ۱۳۸۰: ۱۹۵).

بر این مبنا می‌توان ادعا کرد جنگ زندگی روزمره مردم خاورمیانه را دربر گرفته و مردم در چنگال آن اسیر و گرفتار هستند. این مسئله با بیان برخی نمونه‌ها وضوح بیشتری می‌یابد. به عنوان مثال در عراق، شاهد حضور نیروهای خارجی و اشغالگر هستیم. ضمن آنکه ناامنی‌های هرروزه، موج ترور و بمب‌گذاری‌های کور که بیشتر مردم عادی را قربانی می‌کند و اختلاف‌های شدید قومی و دینی، چهره یک کشور جنگ‌زده را برای ما به تصویر می‌کشد؛ اما با تمام این



توصیفات، مردم عراق به زندگی روزمره خود در این کشور ادامه می‌دهند، اداره‌ها و بازار آن تعطیل نمی‌شود و بچه‌هایشان به مدرسه می‌روند. این درحالی است که هر لحظه خطر انفجار، شلیک و درگیری خیابانی میان گروه‌های متخاصم وجود دارد. با کمی اغماض می‌توان همین اوضاع و احوال را در افغانستان، لبنان، پاکستان، سوریه و اردن نیز مشاهده کرد.

در کنار این جوامع در کشورمان ایران نیز ما هر روز شاهد موجی از تهدیدهای رسانه‌ای علیه ایران هستیم. در این تهدیدها، موضوع حمله نظامی به ایران در سطوح مختلف دنبال می‌شود و به شکلی مستمر تکرار می‌شود. به عنوان نمونه در این مقاله، به چند خبر منتشر شده در مورد تهدید نظامی علیه ایران اشاره می‌کنیم:

❖ «در پی اعلام امکان حمله نظامی علیه برنامه هسته‌ای ایران از سوی امریکا، گرهارد شرودر صدراعظم آلمان به امریکا هشدار داد...» (۱۳ آگوست ۲۰۰۵، سایت خبری بی‌بی‌سی)؛

❖ «ایالات متحده به طور مخفی، هزینه‌های گروه‌های جنگ‌طلب در درون حریم ایران را برای بی‌ثبات کردن این کشور تأمین می‌کند...» (۲۴ فوریه ۲۰۰۸، دیلی تلگراف)؛

❖ «تهدید ایران از سوی امریکا...» (۱۲ ژوئن ۲۰۰۶، واشینگتن پست)؛

❖ «امریکا از هواپیماهای بدون سرنشین برای کاوش نیروهای مسلح ایرانی استفاده می‌کند...» (۱۳ فوریه ۲۰۰۵، واشینگتن پست).

❖ «حسینی، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران: مرتبط کردن پیشرفت‌های علمی و فناوری غرورآفرین جمهوری اسلامی ایران با موضوع سلاح‌های کشتار جمعی و تهدیدآمیز خواندن آن در دولت امریکا، اقدامی ناشایست و فریب‌کارانه بوده و از رویکرد غیراخلاقی و سلطه‌گرایانه آنان ناشی می‌شود» (همشهری آنلاین، ۵ اسفند ۱۳۸۶).

❖ «به نوشته اوترا، کارشناسان و رسانه‌های روسی آخر ماه مه را به عنوان تاریخ جدید حمله امریکا به ایران اعلام کرده‌اند» (آفتاب، ۱۹ فروردین ۱۳۸۶).

با این حال، مشاهدات ما به عینه ثابت می‌کند مردم ایران با رد شدن از کنار همه این تهدیدها، زندگی روزمره خود را پی می‌گیرند. در این میان هرچند این مردم به طور مستقیم با جنگ و حمله نظامی درگیر نیستند اما به گونه‌ای متفاوت در این فضا، «شی‌واره» شده‌اند. به بیان دیگر «شی‌واره شدن» جنگ در ایران نیز در سطحی متفاوت از کشورهای فوق اتفاق افتاده است.

اوج این شی‌واره شدن را می‌توان در سفرهای زیارتی ایرانیان به عراق (عتبات عالیات) مشاهده کرد. سفرهایی که بنا بر اخبار منتشر شده، مخاطرات فراوانی در مورد آن وجود داشته است، از



کمین‌های تروریست‌ها و راهزن‌ها گرفته تا انفجارهای پی‌درپی و مداوم در شهرهای مختلف عراق که حتی در مواقعی جان این مسافران را نیز به خطر انداخته و گاهی موجب مرگ یا مجروح شدن آنها شده است. به عنوان نمونه می‌توان به این اخبار اشاره کرد:

❖ «نماینده سازمان حج و زیارت کشورمان در عراق تصریح کرد، زخمی‌ها و کشته‌شدگان این حادثه به بیمارستان الزهرا شهر کوت عراق منتقل شده‌اند و بقیه زائران که در سلامت کامل هستند، به محل سکونتشان در استان قم رهسپار شدند» (۸۶/۱۲/۲۲، سایت خبری تابناک).

❖ «معاون عتبات و عالیات سوریه و عراق از انتقال تعدادی از اجساد شهدای ایرانی حادثه انفجار در کربلا به کشور خبر داد» (۸۶/۱۲/۲۹، سایت خبری تابناک).

❖ اکبری در خصوص تأخیر در اعزام حدود ۱۳ هزار زائر به عتبات گفت: براساس ثبت‌نام‌های انجام‌شده، روزانه دو هزار و ۷۰۰ زائر ایرانی وارد عراق می‌شدند که به دلیل شرایط ناامن عراق طی ۵ روز گذشته اعزامی صورت نگرفته و زائران در انتظار باز شدن مرز و بهبود وضعیت هستند» (۸۷/۱/۱۱، سایت خبری تابناک).

❖ «نماینده سازمان حج و زیارت در عراق از مسدود شدن مرز شلمچه خبر داد. شکرارا نماینده سازمان حج و زیارت در عراق در مصاحبه با خبرنگار واحد مرکزی خبر در بغداد اعلام کرد: دولت عراق رسماً از شامگاه دوشنبه مرز شلمچه را مسدود کرده و هیچ زائر ایرانی نمی‌تواند وارد و یا از خاک عراق خارج شود. شکرارا گفت: حتی به عراقی‌ها هم اجازه ورود و خروج از طریق این مرزها داده نمی‌شود. وی گفت: تلاش می‌کنیم با موافقت دولت عراق، زائران ایرانی که قصد خروج از خاک عراق را دارند، از دیگر مرزهای این کشور به ایران بازگردند اما تاکنون دولت عراق در این باره موافقت نکرده است» (۸۷/۱/۷، سایت خبری تابناک).

❖ «سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به زائران ایرانی عازم عتبات عالیات اکیداً توصیه کرد، از سفرهای انفرادی به عراق خودداری کنند و حتماً در قالب کاروان‌های سازمان یافته و جمعی و با در اختیار داشتن روادید لازم، عازم این کشور شوند» (۸۷/۱/۲، سایت خبری تابناک).

در نهایت می‌توان به حوادث تروریستی ایران نیز نظری افکند. حوادث تروریستی در اهواز و خوزستان در دو سال گذشته، سیستان و بلوچستان و در نهایت در کرمان نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد فضای داخلی ایران نیز از حوادث، بلایای تروریستی و جنگ‌های نامنظم گروه‌های مخالف در امان نبوده است. به عنوان نمونه:



«افراد ناشناس به یک اتوبوس حامل زائران سرزمین‌های نور تیراندازی کردند. به گزارش «فردا»، طی این اقدام ناجوانمردانه که در جاده آبادان به خرمشهر رخ داده است، افراد مسلح به یک اتوبوس حامل زائران مناطق عملیاتی در جنوب کشور تیراندازی کردند. اطلاعات تکمیلی حاکی از آن است که یک نفر از زائران به شهادت رسیده است. گفته می‌شود اتوبوس اعزامی متعلق به زائران تایبادی بوده است» (۸۷/۱۱/۹ سایت خبری تابناک).

اما چگونه می‌توان در مقابل این شی‌وارگی مقاومت کرد؟ برای پاسخ به این پرسش به نظرات جان فیسک مراجعه می‌کنیم. وی معتقد است در فرهنگ عامه، پتانسیل اعتراض وجود دارد. بر همین مبنا او با تأکید ویژه بر سیاست‌های خُرد بر این اندیشه پایبند است که این سیاست‌های خُرد توانایی رسیدن به سطوح بالاتر (سطح کل) را دارند (فیسک، ۱۹۹۸). او در این زمینه سه رویکرد را برمی‌شمرد:

۱. سیاست پوپولیسم دموکراتیک؛

۲. سیاست مخالفت عامه؛

۳. سیاست مخالفت پوپولیستی.

به عقیده او در رویکرد نخست رابطه مردم با حکومت به نوعی همچون تکمیل‌کننده دولت و حکومت عمل می‌کند. رویکرد دوم مختص جوامع سرمایه‌داری غربی است و در چهارچوب آن با نظم سیاسی موجود مخالفت درمی‌گیرد اما این اعتراض بنیان‌برانداز نیست بلکه سیاستی پیش‌رونده محسوب می‌شود. رویکرد سوم نیز در موقعیت‌های بحرانی و در واکنش تند علیه نظم سیاسی موجود به وقوع می‌پیوندد که در نتیجه آن نظم سیاسی موجود کنار زده شده و نظم جدیدی حاکم می‌شود (حرکت رادیکال). به عقیده فیسک رویکرد دوم و سوم متضمن نوعی مخالفت است که در آن رابطه مردم و دولت معارضه‌جویانه است (فیسک، ۱۹۹۸).

در راستای نظریات فیسک و رویکردهای سه‌گانه او در تعامل میان مردم و دولت، چنین به نظر می‌رسد که در ایران، مسئله جنگ، ترکیبی از رویکرد اول و سوم باشد. این مسئله از برخی گفته‌ها به‌خوبی پیداست به عنوان مثال: ما در برخی از گفت‌وگوهای خانوادگی، دوستانه و یا همسایگی، و در لابه‌لای صحبت‌ها پیرامون زندگی روزمره، بدون هرگونه وسیله ضبط‌کننده‌ای یا هر حرکتی که نشان دهد پرسش ما در راستای طرحی تحقیقاتی است، این سؤال را پرسیدیم که «اگر آمریکا به ایران حمله کند شما چه می‌کنید؟» آنها چنین پاسخ دادند:

❖ اگر آمریکا حمله کند، زندگی‌ام را جمع می‌کنم و به دبی می‌روم (مرد، تاجر، سی‌وپنج‌ساله)؛

- ❖ ما هم مثل بقیه مردم، می مانیم. یا کشته می شویم یا زنده می مانیم (مرد، بازنشسته نظامی، پنجاه و چهار ساله)، (زن، بازنشسته آموزش و پرورش، پنجاه و شش ساله)؛
- ❖ اگر مجبور شویم باز هم می جنگیم (مرد، بسیجی، سی و هشت ساله)؛
- ❖ (مرد، بازاری، پنجاه ساله)؛
- ❖ اگر امریکا حمله کند، به مردم عادی کار ندارد، فقط... (مرد، بازاری، سی ساله)؛
- ❖ (زن، خانه دار، چهل ساله)؛
- ❖ من فکر نمی کنم حمله کنند، در نهایت تأسیسات اقتصادی و نظامی ما را بمباران می کنند (مرد، فروشنده پوشاک، چهل و پنج ساله)؛
- ❖ اگر حمله کنند، ما هم بیکار نمی مانیم، ایران تو این چند ساله از نظر نظامی پیشرفت کرده، مطمئن باش، جلوشون رو می گیریم (مرد، بسیجی، نوزده ساله)؛
- ❖ به ما چه؟ ما رو چه به این کارها؟... (مرد، بیکار، چهل و چهار ساله).

همان طور که از این گفته ها نیز تا حدودی پیداست، نگاه مردم ایران به این موضوع، بیشتر در چهارچوب رویکرد اول و سوم قرار می گیرد و تا حدودی برآیند آن، ترکیبی از این دو رویکرد در دسته بندی فیسک است. بر همین مناسبت که مسئله جنگ در خاورمیانه به طور کل و در ایران به طور خاص، به عنوان یک کلیت، به نوعی به عنوان جزئی از زندگی ما درآمده و گویا راه مقاومت و فرار در مقابل آن برای ما قابل تصور نیست. نگاهی به آنچه در بالا در باب زندگی روزمره مردم ایران گفته شد، از یک سو نشان دهنده این موضوع است که زندگی روزمره ما به دلیل پیامدهای به جامانده از جنگ هشت ساله با عراق، و همچنین جنگ های متعدد و طولانی مدتی که در همسایگی ما رخ داده، دائماً و به طور متناوب با این مسئله درگیر بوده؛ به نحوی که تهدیدهای اخیر در مورد حمله نظامی به ایران یا ناامنی و وضعیت جنگی حاکم بر عراق نیز تأثیری در روند زندگی روزمره ما نداشته است؛ از سوی دیگر، نگاه مردم ایران به این موضوع نیز بنابر آنچه در دسته بندی فیسک آمده، نشان دهنده این واقعیت است که دیدگاه مردم در مورد جنگ و تهدید نظامی، ترکیبی از رویکرد اول و سوم است، یعنی یا در راستا و در تکمیل دیدگاه حکومت است یا در تقابل مطلق و علیه آن. در حالی که مقاومت در مقابل چنین پدیده ای بنابر دیدگاه فیسک، مستلزم استفاده از سطحی از مخالفت عامه است که به نظر می رسد در جوامع خاورمیانه غایب باشد. بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت به همین دلیل است که در جوامع ما تشکل های ضد جنگ یا شکل نمی گیرند یا اگر هم به وجود آیند، نقش بسیار کم رنگی در این مسیر ایفا می کنند.



۳. جنگ و زندگی روزمره در امریکا

برخلاف خاورمیانه، اوضاع در کشورهای غربی به گونه متفاوتی رقم خورده است. غرب به عنوان یک کل شامل کشورهای اروپایی و امریکای شمالی هرچند تجربه‌ای همسان از جنگ ندارند اما در کلیت این مسئله از بُعد فرهنگی، مشابهت‌هایی نیز دارند. مردم اروپا در حافظه تاریخی خود، خاطره دو جنگ بین‌الملل را دارند که سالیان زیادی به طور روزمره با آن دست به گریبان بوده‌اند، اما در آن سوی اقیانوس اطلس کشوری وجود دارد که به واسطه موقعیت جغرافیایی خود در جهان تجربه متفاوتی از جنگ داشته است. ایالات متحده امریکا تنها دو مرتبه با تجاوز بیرونی روبه‌رو شده: نخستین مرتبه در بندر پرل هابر و دومین بار در قلب نیویورک و با مرکزیت برج‌های دوقلوی تجارت جهانی؛ اما حتی این حادثه که توسط بسیاری از شارحانش بزرگ‌ترین فاجعه بشری نام گرفته، به همین حمله خلاصه می‌شود و مردم امریکا هرگز حضور بیگانگان را با گوشت و پوست خود لمس نکرده‌اند. (این وضعیت را با موقعیت خاورمیانه مقایسه کنید).

در بُعدی دیگر جایگاه ایالات متحده و خاورمیانه را از جهت عاملیت در جنگ مقایسه کنید؛ کشورهای خاورمیانه بیش از آنکه آغازگر جنگ باشند، مورد حمله قرار می‌گیرند. در مقابل ایالات متحده در ارتباط با پدیده جنگ موضعی فعالانه داشته و در این رابطه همواره کوشیده تا ابتکار عمل را در دست بگیرد. به عبارت دیگر فرهنگ امریکایی به خاستگاه اصلی جنگ‌افروزی بدل شده است. به زبانی دیگر امریکا جنگ را به مثابه یک شیء به سرتاسر دنیا صادر می‌کند؛ و مانند شیء خارجی در کشورهایی که اکنون درگیر جنگ شده‌اند، به زندگی خود ادامه می‌دهد. جنگ نیز مانند هر پدیده فرهنگی دیگری، کشور مبدأ را از عواقب خود متأثر می‌کند. شاید درک این قضیه در بحث صنعت ملموس‌تر باشد. یک کالای صنعتی که محصول انقلاب صنعتی در غرب است وقتی وارد کشورهای دیگر می‌شود، فرهنگ خود را نیز به همراه می‌برد؛ اما برآیند انتقال این کالا همراه با فرهنگ خاص خودش در کشورهای دیگر چندان شبیه کشورهای مبدأ نخواهد بود. صدور جنگ نیز همین نتایج را به دنبال دارد. ما با کشوری مانند ایالات متحده با تاریخی که جنگ یکی از مهم‌ترین ریشه‌های فرهنگی آن است، روبه‌رو هستیم.

امریکا با جنگ با سرخ‌پوستان تأسیس و با جنگ داخلی ۱۸۶۵-۱۸۶۰، تثبیت شده و امروز نیز قصد دارد هویت بحران‌زده‌اش پس از یازدهم سپتامبر را با جنگ بهبود بخشد. گفتمان





جنگ علیه ترور را می‌توان تأییدی بر ریشه‌های فرهنگی آمریکا تفسیر کرد که سبب استمرار هویت امریکایی می‌شود. این امر به یک اصل کلی و اجتناب‌ناپذیر در زندگی روزمره مردم آمریکا تبدیل شده و نظامی‌گری هنوز هم از عناصر مورد پسند مردم امریکاست. محبوب‌ترین نویسنده آمریکا کسی نیست جز *ارنست همینگوی* که محتوای غالب آثارش در مورد جنگ است. اختصاص دادن یکی از روزهای تعطیل سال در آمریکا برای یادبود سربازان جنگ شاهد دیگری بر این مدعاست. همین کشور با چنین ریشه‌های فرهنگی مرتبط با جنگی، بستری مناسب برای شکل‌گیری جنبش‌های ضد جنگ بوده است. این جنبش‌ها از مبدأ شکل‌گیری خود یعنی پس از شکست تمام‌عیار رسانه‌ای و نظامی آمریکا در ویتنام تا امروز که آمریکا از موقعیتی بلا تکلیف در عراق رنج می‌برد، از یک ویژگی مشترک برخوردار بوده و آن واکنش سریع مردم آمریکا پس از مواجهه با موقعیت بحرانی است. این واکنش در قالبی مدنی و سازمان‌یافته مانند جنبش‌هایی که با نام «جنبش‌های ضد جنگ» می‌شناسیم، تبلور یافته‌اند. نگاهی به برخی اخبار منتشرشده پیرامون تظاهرات‌های ضد جنگ در این جامعه و نگاه کاندیداهای حزب دموکرات به این مسئله، می‌تواند تأییدی بر فرض‌های این مقاله در مورد گسترش پدیده ضد جنگ در آمریکا باشد:

❖ «تظاهرات ضد جنگ در سراسر آمریکا در اعتراض به آغاز و ادامه جنگ در عراق» (سایت خبری ایرنا، ۸۷/۱/۳)؛

❖ «باراک اوباما یکی از نامزدهای دموکرات‌ها برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا گفت: اگر رئیس‌جمهور شود فقط چند نظامی را برای محافظت از سفارت آمریکا و دیپلمات‌ها در بغداد نگاه می‌دارد و دیگر نیروها را به کشور خود باز می‌گرداند. به گزارش واحد مرکزی خبر به نقل از خبرگزاری فرانسه، اوباما پیش‌بینی کرد در صورت پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری در ۱۶ می، همه نیروهای امریکایی را از عراق خارج خواهد کرد» (سایت خبری تابناک، ۸۷/۱/۱۳)؛

❖ «شمار تلفات ارتش آمریکا در عراق پس از گذشت پنج سال از حمله آمریکا به آن کشور به ۴۰۰۰ تن رسید. به گزارش بی‌بی‌سی این رقم شامل تلفات نظامیان تحت امر شرکت‌های پیمانکار نظامی امریکایی که طی پنج سال گذشته در عراق جنگیده‌اند، نمی‌شود. روز یکشنبه انفجار بمبی در جنوب بغداد پایتخت عراق، یک خودروی نظامی ارتش آمریکا را نابود کرد که در اثر آن چهار سرباز امریکایی جان خود را از دست دادند. به این ترتیب بر اساس آمار و

ارقام منتشر شده از سوی ارتش امریکا و گروه‌های غیردولتی مستقل، تلفات امریکا در عراق به ۴۰۰۰ نفر رسید» (۸۷/۱/۵، سایت خبری تابناک).

اما چرا امریکا بستر مناسبی برای شکل‌گیری نهضت‌های ضد جنگ بوده است؟ یا چرا جامعه‌ای با این ویژگی‌ها که تا اندازه زیادی در جنگ‌های اخیر دخیل بوده، به فضای مناسبی برای رشد و نمو جنبش‌های ضد جنگ تبدیل شده است؟ به نظر می‌رسد که باید پاسخ به این پرسش‌ها را در توانایی مردم امریکا برای پاسخگویی به مسائل در سطح جهانی جستجو کرد. به بیان دیگر، فرهنگ امریکایی از پتانسیل مقاومت، در مقابل شی‌واره شدن جنگ در حوزه‌های گوناگون زندگی روزمره برخوردار است.

بحث پیرامون این پدیده را می‌توان در دو سطح پیگیری کرد: سطح نخبه‌گرایانه، سطح عامه. در سطح نخبه‌گرایانه، فهم چگونگی تبدیل پدیده «ضد جنگ» در جامعه امریکایی به یک نوع مقاومت در زندگی روزمره را می‌توان از خلال بحث‌های والتر بنیامین پیرامون تجربه بیرون کشید. بنیامین، بین دو نوع تجربه تفاوت می‌گذارد: «یکی تجربه زیست‌شده یا تجربه آنی و دیگری تجربه جمعی و انباشت‌پذیر». تجربه آنی، تجربه‌ای خام، ابتدایی و بی‌واسطه است. این نوع تجربه که به پیشازبان و پیشاتأمل تعلق دارد، در زبان آلمانی هم‌ریشه با فعل زیستن و دال بر بی‌واسطه‌گی خود زندگی در برخورد ما با آن است (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۱۹). «اما تجربه جمعی، تجربه آنی را به لحاظ اجتماعی معنادار می‌سازد یعنی جایی که در آن تجربه مورد واری و ارزیابی قرار می‌گیرد» (کاظمی، ۱۳۸۴).

بر این مبنا می‌توان درست در تقابل با اندیشه بنیامین، پدیده «ضد جنگ» را در امریکا صورتی از تجربه جمعی دانست که از انباشت تجربه‌های آنی به وجود آمده است. در واقع در سطحی نخبه‌گرایانه، تجربه آنی مردمانی که در مقابل جنگ‌افروزی مقاومت می‌کنند، امروزه به تجربه‌ای تبادل‌پذیر برای گروه‌های متنوعی از مردمان در دنیا تبدیل شده است.

در سطح عامه نیز این بحث قابلیت رهگیری را دارد. در اینجا بیشتر از نظرات دوسرتو سود می‌بریم. میشل دوسرتو در نوشته‌های مختلف خود، رویکرد متفاوتی در تحلیل انتقادی زندگی روزمره را به نمایش می‌گذارد. به طور کلی او به نظریه مدرن بدبین است و توجه‌اش را به ترسیم خشونت نمادین متمرکز می‌کند (گاردینر، ۲۰۰۰: ۱۷۹) هرچند مقاومتی که دوسرتو مدنظر دارد عملی ظریف و تزویرگونه است و فهم آن صرفاً از طریق تفسیر «کردارهای فرهنگی آدمیان» میسر است، اما می‌توان مدل ترکیب‌شده‌اش با کار فوکو را، و مدل ساده‌شده‌اش را



برای فهم پدیده مقاومت در مقابل جنگ در امریکا به کار برد: «دوسرتو امر روزمره را قلمرو مقاومت (مجازی و عملی) می‌بیند. اما در اینجا مقاومت مترادف با مخالفت در نظر گرفته نمی‌شود. مفهوم مورد نظر وی به استفاده‌ای که از این اصطلاح در الکترونیک و روانکاوی می‌شود، نزدیک است. چیزی که جریان انرژی مسلط را پراکنده می‌کند و به عقب می‌راند. در نظر دوسرتو مقاومت همان قدر فعالیتی برخاسته از اینرسی، کرحتی و سکون است که از اشکال جدید و نوآورانه برخاسته است» (هایمور، ۲۰۰۲: ۱۵۲-۱۵۱). در اینجا فاصله‌ی میشل دوسرتو از درک مارکسیستی مقاومت کاملاً مشهود است، چراکه در نزد وی مقاومت بیش از آنکه واژگونی قدرت باشد عرصه‌ی تبیین متکثر و متفاوتی از قدرت‌هاست.

هایمور (۲۰۰۲) در کتاب زندگی روزمره و نظریه فرهنگی به خوبی نشانه‌هایی از تأثیرات دوسرتو از میشل فوکو را نشان می‌دهد. می‌دانیم که فوکو (۱۳۷۸) به جای تحلیل دستگاه قدرت موجود (در شکل نهادی، قانونی و سرکوبگر آن)، سازوکارهای خردی را تحلیل می‌کند که این نهادها را تقویت می‌کنند و به طور پنهانی عملکرد قدرت را سازمان می‌دهند؛ رویه‌های تکنیکی خردی که با هدف انضباط تعمیم یافته‌تری به بازتولید فضاهای گفتمانی می‌پردازند. دوسرتو می‌نویسد:

«اگر حقیقت داشته باشد که شبکه انضباطی همه‌جا آشکارتر و گسترده‌تر می‌شود، این نکته باید آشکار شود که چگونه کلیت جامعه از اینکه در دام آن تقلیل نیابد، مقاومت می‌کند، چه رویه‌های عمومی‌ای (کوچک و روزمره) به دستکاری انضباط می‌پردازند و به دلیل طفره رفتن با آن کنار می‌آیند، و سرانجام چه شیوه‌های عملی وجود دارند که نقطه‌ی مقابل را شکل می‌دهند... این شیوه‌های عمل، کردارهای بی‌شماری را شکل می‌دهند که به واسطه آن کاربران از نو فضاهای سازمان یافته به وسیله تکنیک‌های تولید فرهنگی اجتماعی را تخصیص می‌دهند... این رویه‌ها و نیرنگ‌های مصرف‌کننده، شبکه ضد انضباطی را پدید می‌آورند» (دوسرتو، ۱۹۹۸: ۴۸۶-۴۸۵؛ به نقل از: کاظمی، ۱۳۸۴).

بنیامین جامعه مدرن را فاقد توان برای تبدیل تجربه‌ی آنی به تجربه تبادلی پذیر و انباشته می‌دانست. ادعای این مقاله این است که در جامعه امریکایی و در خصوص پدیده «ضد جنگ» این اتفاق رخ داده و شاهد تبدیل تجربه‌ی آنی به تجربه تبادلی هستیم. دوسرتو نیز نشان داد این مقاومت در سطح عامه در زندگی روزمره رخ می‌دهد نه در سطحی نخبه‌گرایانه. در نهایت اینکه با بازگشت به آنچه فیسک در مورد پتانسیل اعتراض در فرهنگ عامه گفته بود می‌توان



چنین نتیجه گرفت دومین دسته‌بندی او یعنی سیاست مخالفت عامه - که خود وی نیز بر آن تأکید داشت - رویکردی است که برای مقاومت در مقابل این شی‌واره شدن در امریکا به کار می‌رود و سبب تولید، توزیع و تکثیر نهضت‌های ضد جنگ در این جامعه شده است؛ به عبارت دیگر این مقاومت در چهارچوب نظم سیاسی موجود، نه به قصد براندازی یا حرکت رادیکال بلکه در راستای سیاستی اصلاحی و پیش‌رونده عمل می‌کند و به همین دلیل است که در جامعه امریکایی - با آن توصیفاتی که در مورد منشأ جنگ افروزی‌اش گفته شد - مقاومت در مقابل جنگ امکان ظهور می‌یابد.

نتیجه‌گیری: خاورمیانه و امریکا، جنگ و ضد جنگ در زندگی روزمره

جنگ همچون پدیده‌ای فرهنگی، به‌ویژه در دوران پس از ۱۱ سپتامبر، به عنوان واکنش سرمایه‌داری امریکایی، در مقابل حمله به نمادهای سرمایه‌داری غربی در امریکا، به جوامع خاورمیانه صادر شد. همان‌طور که اشاره شد ایران و به‌ویژه همسایگانش نیز به عنوان یکی از این جوامع، از پیامدهای مستقیم و غیرمستقیم آن در امان نبوده‌اند. این واکنش سرمایه‌داری غربی، با تکیه بر مفهوم «کنش عقلانی معطوف به هدف» ماکس وبر و انسان شهرنشین گئورگ زیمل، به‌خوبی قابل توضیح است. ماکس وبر زمانی که کنش عقلانی را تعریف می‌کند، آن را فرایندی می‌داند که طی آن جهان بی‌وقفه عقلانی‌تر می‌شود. او معتقد است این نوع عقلانیت بر جامعه سرمایه‌داری غربی حاکم است و سرمایه‌داری با توسل به اصول آن، دست به کنش برای رسیدن به هدف خود می‌زند (کرایب، ۱۳۸۲: ۱۰۱). زیمل نیز انسان مدرن را کسی می‌داند که با عقل خود واکنش نشان می‌دهد نه با قلب خود؛ حسابگر است و پیامدهای کار خود را دقیقاً محاسبه می‌کند (زیمل، ۱۳۷۲: ۵۷-۵۵). بر این مبنا، می‌توان چنین استدلال کرد که واکنش عقلانی در مقابل حمله به نمادهای سرمایه‌داری غربی، آغاز جنگی بلندمدت و پُرهنزینه برای ریشه‌کن کردن عاملان آن است. به همین دلیل هم بود که جنگ تولیدشده در امریکا، به خاورمیانه صادر شد.

بر این اساس، جنگ به عنوان یک کلیت به عنوان بخشی از زندگی روزمره ما نیز درآمد و همچون هر پدیده فرهنگی دیگری، در درون زندگی روزمره ما حل شد. به بیان دیگر، جنگ نه به عنوان یک نبرد نظامی بلکه به عنوان یک وضعیت و یک موقعیت در جوامع خاورمیانه رسوخ کرد؛ اما در مقابل بروز و ادامه یافتن چنین وضعیتی، مقاومتی رخ نداد که دلیل آن نیز با



توجه به دسته‌بندی سه‌گانه فیسک توضیح داده شد.

از سوی دیگر امریکایی‌ها وضعیتی دیگرگون را در این زمینه تجربه کردند. این وضعیت با کمک رویکردهای نظری بنیامین، دوسرتو، فوکو و فیسک در باره مقاومت در زندگی روزمره مورد واکاوی قرار گرفت و مشخص شد که چرا جامعه‌ای که خود آغازگر و بنیان‌گذار این وضعیت جنگی در خاورمیانه است، در عین حال جامعه تولیدکننده و تکثیرکننده پدیده «ضد جنگ» نیز هست.

در پایان باید گفت جنگ در خاورمیانه با همه پیامدهای آن برای مردمان منطقه، تولیدشده عقلانیت صوری سرمایه‌داری امریکایی است؛ این جنگ برای مردمان این منطقه (به‌ویژه ایران) دارای بار فرهنگی است، و همچون وضعیت و موقعیتی فرهنگی بر زندگی روزمره مردم خاورمیانه سایه افکنده است. مقاومت در مقابل این پدیده به علت شکل جامعه ما (بر اساس رویکرد فیسک) شکل نمی‌گیرد، و این مقاومت درست در فرهنگی تولید می‌شود که خود تولیدکننده جنگ بوده است؛ به همین دلیل هم بررسی نسبت جنگ با زندگی روزمره در این مقاله به یک مطالعه مقایسه‌ای میان جوامع خاورمیانه و امریکا بدل شد.



منابع

- اباذری، ی. (۱۳۷۷) *خرد جامعه‌شناسی*، تهران: طرح نو.
- اسمیت، ف. (۱۳۸۳) *درآمدی بر نظریه فرهنگی*، مترجم: حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- پالمر، ر. (۱۳۷۷) *علم هرمنوتیک*، مترجم: محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: انتشارات هرمس.
- صبوری، م. (۱۳۸۱) *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: انتشارات سخن.
- ریتزر، ج. (۱۳۸۰) *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، مترجم: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- زیمل، گ. (۱۳۷۲) *کلانشهر و حیات ذهنی*، مترجم: یوسف اباذری، نامه علوم اجتماعی، شماره ۶، صص ۵۳-۶۶.
- کاظمی، ع. (۱۳۸۴) «پروبلماتیک زندگی روزمره در مطالعات فرهنگی و نسبت آن با جامعه ایران»، *فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، شماره ۴، صص ۹۷-۱۲۲.
- کرایب، ی. (۱۳۸۲) *نظریه اجتماعی کلاسیک*، مترجم: شهناز مسمی پرست، تهران: نشر آگه.
- کرایب، ی. (۱۳۷۸) *نظریه اجتماعی مدرن*، مترجم: عباس مخبر، تهران: نشر آگه.
- لوکاج، ج. (۱۳۸۱) *نظریه رمان*، مترجم: حسن مرتضوی، تهران: نشر قصه.
- میلنر، آ. و بروایت، ج. (۱۳۸۵) *درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر*، مترجم: جمال محمدی، تهران: انتشارات ققنوس.

- Barker, C. (2003) *Cultural Studies: Theory and Practice*, London: Sage Publication.
- De Certeau, M. (1998) "The Practice of Everyday Life" in Estory, J., *Cultural Theory and Popular Culture*, London: Prentice Hall.
- Fiske, J. (1998) *Understanding Popular Culture*, London: Routledge.
- Gardiner, M. (2000) *Critiques of Everyday Life*, London: Routledge.
- Hall, S. (1997) *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*, London: Open University Press.
- Highmore, B. (2002) *Everyday Life and Cultural Theory, An Introduction*, London: Routledge.
- Jenkins, H. (2004) "The Cultural Logic of Media Convergence, *International Journal of Cultural Studies*, Vol. 7 (1), London: Sage Publications.
- Woodward, K. (2002) *Identity and Difference*, London: Sage Publication.

